



۲۶۵
شماره اجتماعی روزنامه اطلاعات
دو هفته ۲۶ آبان ۱۳۹۹ - سال ششم و پنجم شماره ۲۷۷۰۲



رنگ‌ها و فرهنگ‌ها

پیشخوان
Pishkhan.com

میدان مشق



ارمغان زمان فشمی

عشق می تواند زرد باشد!

زمانی زن عاشقی در تهران زندگی می کرد که صبح تا شب با لباس های قرمز در میدان فردوسی می چرخید. می گفتند عاشق مردی بوده و با او قرار گذاشته که با لباس های قرمز به دیدنش بیاید. مرد هرگز نیامد و او سال ها سرتاپا قرمز پوشید و سر قرار رفت؛ جوری که در تهران تبدیل شد به نماد عشق.

یکی از اهالی آن محله یادش هست روزی را که زن قرمزپوش از دنیا رفت و ماموران شهرداری پیکرش را بردند. ظاهرا در این دنیای بزرگ تنهایی تنهایی بود. اما عشق را با همان رنگ قرمز زنده نگه داشت، مثل رنگ خون، مثل رنگ قلب.

سرخ لابد رنگ قشنگی است، نه به خاطر کسانی که طرفدار یک تیم فوتبال هستند، بلکه به خاطر حالی که در آدم به وجود می آورد. وقتی کسی خوشحال باشد، حمام خوبی کرده باشد یا عاشق باشد صورتش گل می اندازد. شاید برای همین است که فکر می کنیم آدم های خوشحال و خوشبخت باید صورتشان گل انداخته باشد. وقتی گل از گل آدم بشکفت، لابد خوشبختی هم گل رنگ است. همین است که وقتی چهارشنبه سوری می رسد و از روی آتش می پریم، به آن می گوئیم سرخی تو از من، زردی من از تو. دلمان سرخی می خواهد و در قبالت زردی را می دهیم.

پس زرد باید رنگ بدی باشد، وقتی مریض و رنگ پریده ایم، پوستمان زرد می شود. اصلا «زردی» خودش اسم یک مریضی است. از قدیم هم می گفتند گل زرد، معنای تنفر دارد و نباید آن را به کسی که دوستش داریم هدیه بدهیم.

کسی که نخستین بار عشق و شادی و خوشبختی را با رنگ قرمز توصیف کرد، باید آدم خوشبختی بوده باشد. لابد به آرزوهای رسیده و از خوشحالی خون به صورتش دویده است. ولی من فکر می کنم همه چیز می توانست جور دیگری باشد.

عشق می توانست زرد باشد، مثل گرم ترین و درخشانترین حالت خورشید. چه چیزی بهتر از عشق می تواند قلب آدم را گرم و درخشان کند؟ حتی کسی هم که به عشقش نرسد، پریده رنگ و زار و نزار است. رنگش زرد می شود. عشق و تعهد می توانست زرد باشد، به رنگ حلقه ازدواج! برعکس رنگ قرمز که می تواند به عنوان علامت شیطان و هوس و خیانت در نظر گرفته شود.

اگر خوشبختی را با رنگ زرد می شناختیم، لابد وقتی عاشقی می شدیم، حس می کردیم در قلمبان، گل های آفتاب گردان شکوفا شده اند. در روز عشق به جای خرس های قرمز، به همدیگر قناری های زردی هدیه می دادیم که اگر شکمشان را فشار می دادی، آواز می خواندند و می گفتند «دوست دارم».

اصلا وقتی خیلی ها سعی کنند با سیلی صورتشان را سرخ نگه دارند، سرخ چطور می تواند رنگ خوشبختی باشد؟ سرخی صورت می تواند نشانه سیلی خوردن باشد، نه خوشبختی. اگر زردی نشانه برقان است، سرخی هم می تواند نشانه فشار خون بالا باشد!

می بینید؟ به همین راحتی همه تعریف ها از رنگ ها می توانست جور دیگری باشد.

ضمیمه جامعه روزنامه اطلاعات هر دوشنبه منتشر می شود. از مطالب، پیشنهادها و انتقادات شما استقبال می کنیم.

Email:jameettelaat@gmail.com

تلفن: ۲۹۹۹۳۲۱۰

زیرگذر اینترنت

رنگ ها خاطر هانگیزند

«محمد کلهر» از درگذشت «محمد ملجی» ملقب به سلطان رنگ ها، نقاش مشهور مراکشی ساکن آمریکا خبر داده که در ۸۴ سالگی بر اثر کرونا درگذشته است.



بعضی ها نگاه شوخ طبعانه تری به موضوع داشته اند. «مبین» نوشته: «مادر من با شعار «اگر [جنس] لباس خوب باشد رنگ نمی گیرد» تا حالا دوجین از لباس های سفید من را به صورتی تبدیل کرده!»

«علیرضا» هم درد مشترکی دارد: «جا دارد روز صافکار را به مادران سرزمینمان تبریک بگوئیم که هرچه لباس رنگی بهشان می دهیم را بی رنگ درمی آورند!»

«همسفر جاده ها» گفته: «به بعضی ها باید تافت زد تا لااقل در طول روز رنگ به رنگ نشوند، سرعشان از آفتاب پرست هم بیشتر است!»

رنگ ها خاطر هانگیزند. در روزهای دربی، خیلی از خرده فروشان با طراحی و ارائه پرچم و کلاه و تی شرت و محصولات رنگی دیگر، از جنگ قرمز و آبی، نان درمی آورند. در روزهای پیش از انتخابات، طرفداران هر کاندیدا با رنگ منسوب به نامزد مورد نظرشان به مصاف همدیگر می روند.

عشاق در انتخاب رنگ گل و هدیه برای معشوقشان دقت می کنند. مجریان تلویزیون برای بینندگان برنامه خود روزهای آبی و شب های پرتقالی آرزو می کنند.

صاحبان فست فودی ها برای افزایش اشتیهای مشتریانشان از رنگ نارنجی در فضای رستوران بهره می برند و دیوارهای بیمارستان ها برای آرامش بخشیدن به بیماران به رنگ های سبز و آبی درمی آید.

هر رنگ، موجی از عطر و طعم بخود می آورد و معنا و ویژگی خاصی دارد. کاربران در فضای مجازی به بخشی از این معناها و ویژگی ها اشاره کرده اند.

«مصباح» نوشته: «قبلا با دیدن جدول قرمز رنگ بورس خیلی حرص می خوردم و اعصابم خرد می شد ولی چندوقت است که نسبت به این قضیه بی تفاوت شده ام. فکر کنم دیگر در مقابل وضعیت اقتصاد و افزایش لحظه ای قیمت ها و کاهش ارزش پول ملی سر شده ام، شما چطور؟»

«موزان» نوشته: «در فرهنگ آسیای شرق، به خصوص در ژاپن و چین، رنگ آبی و سبز را تقریباً یک رنگ می دانند، در واقع می گویند رنگ سبز سایه ای از رنگ آبی است.»

داستان یک عکس

ابوالفضل جلیلی



خانم خبرنگاری بود که در روزنامه «اومانیته» پاریس کار می کرد. این خانم خبرنگار، هر جای دنیا که مرا می دید می گفت یک مصاحبه لطفا! بعد هم با دوربین کوچکی که داشت به زحمت یک عکس می گرفت. یک بار در جشنواره «تسالونیک» یونان گفتم این عکس را بگیرد، هر وقت لازم داشتید چاپ کنید. او هم در همان حال از من یک عکس گرفت.

مدتی بعد، در پاریس داشتم باعجله می رفتم به یک شرکت فیلم سازی. از جلوی دکه روزنامه فروشی محل که رد شدم، جوان فروشنده با هیجان گفت: «موسیو جلیلی، صفحه اول روزنامه عکست چاپ شده!» گفتم: «ممنونم، یک دانه برایم نگه دار، عصر می آیم می گیرم.»

به شرکت که رسیدم مدیر گفت باید خیلی سریع بروی

آمریکا، فستیوال ساندنس، فیلم رقص خاک را خواسته. دعوتنامه را هم داد دستم. حال و هوای سفر نداشتم، آن هم آمریکا که هشت ساعت پرواز بود. ولی رفتم جلوی سفارت. یک کیلومتر صف بود. ایستادم و غر زدم تا بالاخره نوبتم رسید.

خانمی که پشت شیشه بخش ویزا بود بدون این که نگاهم کند گفت پاسپورت لطفا. دادم. بلافاصله گفت: «ایران؟ نمی شه!»

چرا خانوم؟ من کارگردانم، فیلمم در فستیوال ساندنس پذیرفته شده، باید برم. گفت: «دروغ می گید.»

دعوتنامه دارم، با دست خط رابرت ردفورد، رئیس جشنواره. نشانش دادم. گفت: «باور نمی کنم. اگه به ایرانی ها بگی سند کاخ سفید بیاری، میارن، درست عین اصل سند. اما تقلیه. ایرانیا همشون دروغگو!»

گفتم: «خانوم می شه یه لحظه به من نگاه کنید؟»

گفت خیر، لطفا تشریف ببرید.

یک دفعه یاد روزنامه اومانیته صبح افتادم. گفت اگر آن را بیاوری قبول می کنیم.

خانم تا من برگردم شما تعطیل شده اید.

یک کارت امضا کرد و گفت وقتی آوردی زنگ بزن بگو کریستین.

زدم بیرون و پریدم توی مترو. سه خیابان را دویدم. یک کوچه میان بر زدم تا رسیدم به دکه. روزنامه فروشی گفت خب همان نزدیکی سفارت می خریدی! راست می گفت، قاطی کرده بودم.

خیس عرق همان راه را برگشتم. سفارت تعطیل شده بود. زنگ زدم.

بفرمایید؟

کارت را گرفتم جلوی دوربین، در باز شد. رفتم تو.

وسط سه درجه دار و یک افسر محافظ سفارت منتظر

ایستادم. افسرشان به روزنامه اشاره کرد. آن را نشان دادم. با تعجب پرسید تویی؟

گفتم بله.

تا کریستین بیاید چند عکس یادگاری گرفتم. بعد راهنمایی ام کردند جلوی همان باجه ویزا. همه رفته بودند. خانم کریستین از پشت شیشه روزنامه را گرفت، نگاه کرد و با پاسپورت تطابق داد. بعد پرسید چه مدت ویزا نیاز دارید؟ گفتم هیچی.

گفت یعنی چه؟ گفتم یعنی که دیگر ویزا نمی خواهیم. پرسید پس برای چه این همه تلاش کردی؟ جواب دادم: «برای این که بگم همه ایرانی ها دروغگو نیستن.»

این بار نگاهم کرد و با احترام از جا بلند شد. و من سفارت را ترک کردم.

* کارگردان

منبع: صفحه اینستاگرام آقای جلیلی

تماشاخانه



● انتخاب نوع رنگ در نقاشی کودکان، نشان از شخصیت و دغدغه های

فکریشان دارد. برای همین، روان شناسان برای بررسی وضعیت روحی

کودکان، نقاشی های آن ها را تحلیل می کنند.

هنرمندانی وجود دارند که نقاشی های کودکان را با ساخت آن ها به

واقعیت درمی آورند.

زردهایی خود قمرز نشندند...



• مرضیه سلیمانی

سفیدی که دزدکی به مدرسه می آوردند یا جوراب های رنگی که زیر جوراب سیاهشان می پوشیدند، می شد فهمید. وضع به همین منوال ادامه داشت تا این که یک روز در میانه شوخی و خنده، قرار احمقانه ای گذاشتیم و آن این که شنبه بعد، هر هفت نفر هم کلاسی با لباس های رنگی به مدرسه بیاییم. عواقبش را البته می دانستیم، اما وسواس خناس در دلمان جا خوش کرده بود و انگار می خواستیم دامن را از ناظم بدعق مدرسه بگیریم.

بچه های دیگر را نمی دانم اما من از چندروز قبل در تهیه و تدارک بودم. یک جور اشتیاق همراه با شیطنت مرا به جلو هل می داد. برای خودم سناریوهای مختلفی چیدم و احتمالات را بررسی کردم. به خانواده ام چه بگویم؟ با نگاه کنجکاو همسایه ها در آن کله صبحی چه کار کنم و دست آخر، جواب ناظم ها را چه بدهم؟ جمعه شب، قبل از خواب، آسمان و ریسمان را به هم باقتم و به مدرسه و بقیه اعلام کردم فردا تمرین تئاتر داریم و قرار شده با لباس های سر صحنه به آموزش و پرورش منطقه برویم. نمی دانم حرفم را باور کردند یا نه، هرچه بود، پاسخشان سکوت محض بود.

صبح شنبه بدون هیچ دلهره ای زودتر از همیشه بیدار شدم. لباس هایم را پوشیدم و راهی شدم اما انگار آن روز همه ناظم بودند. هر کسی بلند بلند یا زیر لب چیزی می گفت و ایرادی می گرفت. به مدرسه که رسیدم، مثل همیشه مسئول امور تربیتی و خانم ناظم دم در بودند تا بچه ها را چک کنند. قبل از آن ها بچه ها مراد بودند و این را از سوت های ممتد و دست زدن های پریه جانان فهمیدم. من هم کم نگذاشته بودم و یک شتر-گاو-پلنگ تمام عیار از خودم ساخته بودم. ناظم مدرسه انگار هول شده بود. اولش گفت برو بیرون، بعد که دید من پیشاپیش بیرون هستم، گفت بیا تو. بعد مرا مثل یک عروسک نمایشگاهی در راهروی ورودی نشانند تا وقتی بچه ها رفتند سر کلاس، تکلیفم را روشن کند. در همین حیص و بیص، هم کلاسی هایم را دیدم که با همان لباس های همیشگی به مدرسه آمده و با نگاه های تحسین آمیز به من زل زده بودند. آن روز مدیر در مدرسه حضور نداشت. او خانم جوان و مهربانی بود که بعدها در همان دانشکده ای که من درس می خواندم، در مقطع فوق لیسانس قبول شد و اگر آن روز در مدرسه بود، احتمالاً قضیه ختم به خیر می شد.

من سرخوش و خندان در راهروی مدرسه روی یک نیمکت نشسته بودم. ناظممان بعد از چند بار رفت و آمد گفت چون شاگرد اول کلاس هستی، اخراجت نمی کنیم. بعد سرایدار مدرسه و همسرش را صدا کرد تا سر و شکل مرا درست کنند. نتیجه، دلچکی بود با کفش های سیاه گشاد و مانتوی گشادتر از آن که تا روی قوزک پایم می آمد. روسری مشکی بلند که دور تادور گردنم پیچیده شده بود و کتاب ها و وسایلی که در کیسه پلاستیکی سیاه جا داده بودم. همه این ها یک طرف، خانم سرایدار وقتی دید کاپشن لی ام را درآورده ام و از سرما می لرزم، رختخواب های خانه اش را به هم ریخته و از زیر آن، پولیور زرد چروکیده ای درآورد و به دستم داد. انگار دنیا را به من داده بود. سریع آن را به تن کشیدم و راهی کلاس شدم. ظهر وقتی مدرسه تعطیل شد و من لباس های خود را پوشیدم که به خانه بروم، بچه ها مثل یک قهرمان همراهی ام کردند. اما من چندان خوشحال نبودم. انگار جای یک چیزی ته دلم خالی بود.

سال ها گذشت و من هربار که قصد خرید رخت و لباس داشتم، با تردید و بیم و امید برای انتخاب رنگ با خودم کلنجار می رفتم. وضع به قراری بود که خانواده ام هم می دانستند خرید کردن، به جای آن که خوشحالم کند، مضطربم می کند. خودم هم این موضوع را پذیرفته بودم. تا این که یکی دو ماه پیش، وقتی به مناسبت روز تولدم جشنی یک نفره برپا کرده بودم، ناگهان زنگ خانه به صدا درآمد. خواهرم و فرزندان، دخترم و همسر با سر و صدا و خنده و شادی و البته هدیه های رنگارنگ وارد شدند. اما چشم من فقط پولیور زردی را می دید که خواهرم برایم خریده بود....

• عنوان مطلب برگرفته از شعری است از نیما یوشیج:

زردهایی خود قمرز نشندند

قمرزی رنگ نینداخته است، بی خودی بر دیوار.

فقط ناظم لنگ درازی لحظه ای معطل می کرد مطمئن شود. نوبت به کرد. بعد با خط کشی که در نداشت، یکی به پولیورم زد، خبره؟ داری می ری عروسی؟ باید از شر این زردنبوها

خاص دیگری هم نبود. بود که هر دانش آموز را چند تا از سرو وضع و پوشش او من که رسید، اول نچ بلند می قد و قواره دست کمی از خودش یکی هم به کفشم. گفت: «چه آخر سر هم حکم کرد که خلاص بشوم.



همیشه فکر می کردم مادرم جواب همه سوال ها را می داند و کاری نیست که بلد نباشد. اواخر تابستان، وقتی بادهای پاییزی اعلام وجود می کردند و دم غروب از سرما مور مورمان می شد، این تصور در من قوت می گرفت. یک هفته ای مانده به مهرماه، مادر به سراغ لباس های رنگ و وارنگ صندوق می رفت. چند تایی را که رنگ و روخته تر بودند، بینشان انتخاب می کرد و گوشه حیاط می گذاشت. بعد لباس های خواهر و برادرهایم را که با هنرمندی تعمیرشان کرده بود تا به نفر بعدی برسد را هم کنار آن ها می گذاشت. من از ابتدا تا انتهای مراسم را حفظ بودم اما اجرای آن هربار برایم تازگی داشت و هیچ وقت از بهت و حیرتم کم نمی شد. نقطه شروع مراسم به روز قبل برمی گشت که به اتفاق مادرم به عطاری حکیم طیبی می رفتم و مادرم مثل یک هنرمند توانا، با صبر و حوصله چند رنگ گیاهی انتخاب می کرد. بعد حکیم آن ها را در کاغذ می ریخت، با نخ قند می بست و به دست مادرم می داد. از این جا به بعد، دنیا به کام من بود. فقط کافی بود که یک شب پریه جان را سپری کنم تا صاحب لباس هایی شوم که رنگشان را خودم انتخاب می کردم.

روز موعود، مادرم چراغ پریموس و کپسول گاز را به حیاط می آورد. چند قابلمه و دیگچه کوچک و بزرگ را پر از آب می کرد و رنگ های رویایی را درون آن ها می ریخت. و وقتی که آب می جوشید، لباس های آماده را روانه دیگ ها می کرد. انتخاب من همیشه زرد بود. دلم می خواست تمام لباس هایم زرد باشند. اما هرچه اصرار می کردم، مادرم می گفت: «اگه همه رخت و لباست یک رنگ باشه، دلت رو غم می گیره. باید از همه رنگی یک لباس داشته باشی.»

یکبار بعد از التماس و التجای فراوان، وقتی دیدم راه به جایی نمی برم، در یک موقعیت استثنایی دویدم و کتانی های سفیدم را در رنگ زرد انداختم. نتیجه کار هم آن قدر خوب بود که تا سال ها، حتی وقتی کتانی هایم را برپایم کوچک شده بود و پایم را می زد، همچنان آن ها را به پا می کردم و بهشان می نازیدم.

در تمام طول آن سال ها جز یکی دو بار، خبری از رنگ مشکی نبود، آن هم یا برای پرز رنگ کردن چادر مشکی مادر بزرگ بود یا برای سیاه تر کردن لباس کار پدر. من از چندروز قبل، نقشه هایم را می کشیدم و لباس هایم را آماده می کردم. همه در حیاط جمع می شدیم. مادر بزرگ بساط چای را علم می کرد و ما تا می توانستیم با رنگ ها جولان می دادیم. سر و رویمان، دست و پایمان، لباس هایمان غرق در رنگ می شد و آخر سر تازه نوبت خرگوش ها و جوجه ها یا بیره زبان بسته مان بود که یکی یکی بزکشان می کردیم. وقتی مراسم رنگ آمیزی تمام می شد، طناب های بلندی در سرتاسر حیاط، از این گوشه تا آن گوشه می کشیدیم و لباس های رنگ شده را روی آن ها پهن می کردیم. به این جای کار که می رسیدیم، من با اشتیاق و هیجان، راهی پشت بام می شدم تا از آن بالا بازی رنگ ها را دل سیر تماشا کنم. باد تا لباس های رنگی می پیچید و همزمان، جویبار های کوچک رنگی از راه آب به جوی سرکوچه جاری می شد. این پایان مراسم بود و به آن لحظه می دانستیم که تا شروع مدرسه چند روزی بیشتر نمانده و به زودی لباس های زیبایم را بر تن می کنم.

آن سال، من خوشحال تر از همیشه بودم، اما نه به خاطر این که قرار بود دوران راهنمایی را شروع کنم، بلکه به این دلیل که بالاخره با خواهر بزرگم به یک مدرسه می رفتم. از قبل با دوستان خواهرم دوست بودم. کتاب ها و لباس هایم آماده بود. دلهره نداشتم و از روی تعریف های خواهرم، انگار تمام زیر و بم مدرسه را حفظ بودم. صبح اولین روز سال تحصیلی، در سوز شدید پاییزی راه افتادیم. مسیر سربالایی بود و طولانی. من با هزار امید و آرزو پولیور زردم را روی سارافون سورمه ای به تن کرده بودم و با کتانی های زردی که هر سال رنگشان می کردم، اعتماد به نفسم دوچندان شده بود. انگار جهان به کامم بود. راه نمی رفتم، پرواز می کردم و با نیم نگاه های جوانان محل پر و بال می رفتم.

درب بزرگ مدرسه چهار تاق باز بود. خبری از گل و اسپند یا مراسم

ترسیده و شرمنده، به خواهرم و دوستانش نگاه کردم و با اشاره او سریع پولیور را از تن کندم. اما خانم ناظم زل زده بود به کفش هایم. تا خواهرم آمد و وساطت کند، ناظم گفت: «این جور می نمی شه. می ری خونه کفشاتو عوض می کنی، برمی گردی.» بعد سرایدار مدرسه را صدا کرد که در رفت و برگشت همراهی ام کند. خواهرم محکم دستم را گرفت و به اتفاق سرایدار، راهی شدیم.

زنگ خانه را که زدیم، مادرم در را باز کرد. چند لحظه ای مات مات نگاهمان کرد و ما را پرسید. من فرار کردم و در انباری که انتهای حیاط بود، پنهان شدم. نمی دانم چقدر طول کشید اما بالاخره مادرم به سراغم آمد. گفت تا وقتی من نگفته ام، به آن مدرسه بر نمی گردید. بعد هول هولکی حاضر شد و راه افتاد. شب بعد از شام ما را برای پدر و برادرانم تعریف کرد و گفت: «مثل این که قانون جدید. گفتن فقط سورمه ای و سفید.»

فردای آن روز پدرم در خانه ماند. دست من و خواهرم را گرفت و به بازار برد و برایمان خرید کرد. روز سوم با لباس های نو و دورنگ به مدرسه رفتم. بچه ها دور همان کرده بودند و ورنده مان می کردند. اما من با وجود کاپشن سورمه ای کلفتی که به تن داشتم، سردم بود. انگار دلم پیش کتانی و پولیورم بود. انگار فقط با آن ها گرم می شدم.

این آخرین مراسم رنگرزی در خانه ما بود. البته به نامه مطابق هرسال اجرا می شد اما از آن همه رنگ خبری نبود. هرچه بود، تیرگی بود و سیاهی. در سال های دبیرستان، مادرم تک و تنها پای دیگ بزرگی می ایستاد که رنگ سیاه غلیظ در آن می جوشید. تمام لباس هایمان و هرچه کیف و کفش داشتیم، سیاه شد.

هم کلاسی هایم با هزار ترفندی که پوشیدند در سیاهی لباس هایشان زیبا باشند و بدرخشند. اما تلاش هایشان به جایی نمی رسید و این را از کتانی های



رنگ‌ها و فرهنگ‌ها

• زمرد زرکش

انسان‌ها و رنگ‌ها زیرمجموعه‌ای از نظام جهانند که مدام با یکدیگر در تعامل هستند. رنگ‌ها از مهم‌ترین عناصر دیداری به حساب می‌آیند، در برانگیختن احساسات از جمله غم، شادی، خشم و آرامش مؤثرند و به‌خاطر کاربرد مؤثرشان حتی در درمان بیماری‌ها استفاده می‌شوند.

رنگ‌ها و ارزش‌های اجتماعی

دکتر سلمان قادری، جامعه‌شناس و مددکار، می‌گوید: رنگ یک ویژگی اجتماعی است اما هنوز به ارزش آن از دیدگاه جامعه‌شناسی پرداخته نشده است. تحقیقات موجود بیانگر این است که تئوری جامعه‌شناسی رنگ‌ها در رشته جامعه‌شناسی فرهنگی از نحوه درک مردم از این پدیده شکل می‌گیرد و بر همین اساس در هر جامعه و فرهنگی از یک رنگ خاص به‌عنوان نماد استفاده می‌شود. هر رنگ، بازتاب ارزش‌ها، هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و آرزوها و اهداف یک جامعه است و انتخاب نوع رنگ، می‌تواند این ارزش‌ها و هنجارها را نشان بدهد. برای مثال در جوامع اسلامی، سبز رنگ مقدسی به‌شمار می‌رود و در جوامع کمونیست، رنگ قرمز از قداست برخوردار است. در بسیاری از فرهنگ‌ها مانند کشورهای که دین اسلام یا مسیحیت دارند، رنگ سیاه نشانه سوگواری است، در حالی که بین پیروان آیین‌های هندو و کنفوسیوس، رنگ سفید نشانه عزاداری به‌شمار می‌رود که به فرهنگ و فلسفه بعد از مرگ ارتباط دارد.

بنابراین رنگ‌ها بازتاب‌دهنده ارزش‌های هر جامعه هستند. البته این ارزش‌ها در گذر زمان می‌توانند به‌مرور تغییر کنند و با توجه به شرایط و مقتضیات جامعه عوض شوند.

وی می‌افزاید: اقشار مختلف استفاده‌های متفاوتی از رنگ‌ها می‌کنند. برای مثال افرادی که در زمینه موسیقی فعال هستند از تنوع رنگ بیشتری بهره می‌برند یا طبقات بالای جامعه از رنگ‌های بیش‌تری استفاده می‌کنند و در میان طبقه متوسط و پایین یا طبقات مذهبی، رنگ‌های تیره و خنثی پرکاربردتر هستند، پس تنوع رنگ به بیش مردم و سبک زندگی آن‌ها مرتبط است. در جوامع آزاد و توسعه‌یافته، مردم حق بیشتری در استفاده از رنگ‌ها نسبت به جوامع فقیرتر و محدودتر برای خود قائلند.

رنگ‌ها بازتاب‌دهنده نگرش معناداری هستند و نحوه استفاده کردن از آن‌ها می‌تواند واکنش‌های مختلفی در پی داشته باشد؛ مثلاً در ایران می‌بینیم که افراد سوگوار از رنگ‌های شاد استفاده نمی‌کنند و شخصی که رنگ شاد بپوشد از عزاداری طرد می‌شود و نگاه مردم به او تغییر می‌کند. به همین ترتیب در مدرسه بر اساس ارزش اجتماع، دانش‌آموزان حق انتخاب رنگ دلخواه یا درخواست رنگ‌های شاد را ندارند و اغلب از رنگ‌های خنثی برای روپوش مدارس استفاده می‌شود.

اما هرچه زمان پیش می‌رود و نقش رسانه‌های اجتماعی گسترش پیدا می‌کند و توجه به حقوق انسان‌ها بیش‌تر می‌شود، مردم به‌ویژه جوانان، استفاده بیش‌تر از رنگ‌های شاد را حق خودشان می‌دانند و گرایش به رنگ‌های موردعلاقه و شاد در پوشش و دکوراسیون، متناسب با سن می‌شود.

مسلمانان خانه‌ای که تنوع رنگ و وجود داشته باشد، میزان شادی افراد خانواده بیش‌تر است. تنوع رنگ می‌تواند در روحیه افراد تأثیر بگذارد. کسانی که از رنگ‌های خنثی یا سیاه یا آبی استفاده می‌کنند به‌میزان بیش‌تری نسبت به کسانی که از رنگ‌های متنوع استفاده می‌کنند، دچار افسردگی می‌شوند. استفاده از رنگ‌های متنوع می‌تواند میزان شادی و نشاط را در بین خانواده و جامعه افزایش دهد. بنابراین خوب است به جای این که یک جامعه سیاه یا سفید باشد، یک جامعه رنگی داشته باشیم؛ جامعه‌ای که تنوع رنگ را بپذیرد و توان پذیرش تنوع ایده‌ها و نظرات مختلف را داشته باشد. جامعه‌ای که تنوع را بپذیرد، نه تنها تنوع رنگ بلکه تنوع ایده‌ها و نظرات مختلف را خواهد پذیرفت؛ جامعه‌ای که همه در انتخاب‌های خود آزادند.

جامعه باید خودش را با شرایط موجود سازگار کند و شرایط و اقتضائات خاص نوجوان‌ها و جوان‌ها را در نظر بگیرد. شاید تا دهه ۴۰ و ۵۰ عموماً رنگ‌های خنثی خیلی طرفدار داشت و پذیرفته شده بود. در دهه ۶۰ هم انقلاب و جنگ و شرایط آن زمان بر محدود بودن رنگ‌ها تأثیر گذاشته بود و رنگ‌های سفید، سیاه، خاکستری یا طوسی بین مردم رواج داشت. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ با توسعه جوامع و فعالیت رسانه‌ها، مردم به استفاده از رنگ‌های شاد اما پذیرفته‌شده روی آوردند. جوانان می‌خواهند از رنگ‌های متنوع استفاده کنند و این تنوع رنگ‌ها کمک می‌کند که بتوانند لحظات شادتر و زندگی اجتماعی پر نشاط‌تری داشته باشند، بنابراین لازم است در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی به این مسأله پرداخته شود.

رنگ، همان‌طور که بازتاب‌دهنده ارزش‌های اجتماعی است، می‌تواند بر ذهنیت و نگرش افراد تأثیر بگذارد و در کاهش افسردگی و افزایش نشاط،

نقش داشته باشد. زمانی که پارکی تنوع رنگ دارد، زیباتر و بانشاط‌تر است تا وقتی که فقط یک‌دست سبز باشد. یک باغچه رنگارنگ بیش‌تر باعث لذت افراد می‌شود تا یک باغچه که فقط چمن است. به همین صورت در جامعه باید از تنوع رنگ‌ها، مغازه‌ها، خیابان‌ها و حتی وسایل حمل و نقل استفاده کرد و به افراد حال بهتری هدیه داد تا با وجود مسایل و مشکلات، زمانی که از خانه یا محل کار بیرون می‌آیند، رنگ و شادی را ببینند و روحیه‌شان بهتر شود.

تنوع روی بهتر شدن خلق و خوی افراد تأثیر مستقیم دارد. در فصل بهار که تنوع رنگ‌ها زیاد است، افراد روحیه بهتری دارند. زمانی که باران می‌بارد، گل‌ها می‌رویند و طبیعت شاداب می‌شود. این باعث ایجاد احساس آرامش و شور و نشاط خواهد شد. در اوقات طبیعت به ما می‌آموزد که از رنگ‌ها برای شاداب‌تر شدن استفاده کنیم. زمانی که جامعه متنوع است، افراد حس هم‌دلی، کمک



کردن و حمایت اجتماعی بیش‌تری دارند. در چنین جامعه‌ای توان سازگاری با مسایل بیش‌تر است و مردم راحت‌تر مشکلاتشان را حل می‌کنند. همچنین مطالبه‌گری اجتماعی بیش‌تری دارند.

درواقع رنگ یک زبان جهانی است که بر احساسات افراد تأثیر می‌گذارد و فرهنگ‌ها را شکل می‌دهد. شاید اغراق نباشد که بگوییم رنگ‌ها پیش‌زمینه جهان را می‌سازند و یک بعد انسانی دارند که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، زیرا می‌تواند در تغییر حالات مؤثر باشد.

رنگ‌درمانی

رنگ‌هایی که در محیط کار و زندگی هستند بیش‌ترین تأثیر را بر ما می‌گذارند، مثلاً وجود رنگ آبی در اتاق خواب، خواب آرامی به ارمغان خواهد آورد، گرچه در مدتی که خواب هستیم آن را نمی‌بینیم.

رنگ‌درمانی یک شیوه مهم درمان جایگزین است، زیرا به آسانی در دسترس و تأثیرگذار است. قرار دادن بیماران در معرض رنگ‌های گوناگون از طریق نور برای درمان مشکلات روان‌شناختی و فیزیولوژیکی در فرهنگ‌های باستانی در مناطقی مانند چین، هند و مصر ریشه دارد که در آن‌ها بیماران را در سولاریوم‌هایی با شیشه‌هایی با رنگ‌های گوناگون می‌نشاندند.

متأسفانه مردم ایران در انتخاب لباس، خودرو، دکوراسیون و معماری از رنگ‌های شاد استفاده نمی‌کنند، درحالی که اگر به گذشته بنگریم و فرهنگ ایرانی را بشناسیم، می‌بینیم که ایرانیان در گذشته از لباس‌ها، فرش‌ها، پرده‌ها و سایر لوازم زندگی رنگارنگ و شادی استفاده می‌کردند که هنوز در لباس‌ها و صنایع دستی محلی به چشم می‌خورد. حتی مردان هنگام جنگ از پوشش‌های رودوزی شده رنگی برای سلاح‌های خود استفاده می‌کردند که نمونه‌های آن در موزه‌های ایران و جهان گواه این مدعاست. با نگاهی به فرهنگ ایران می‌توانیم

درس‌هایی را که برای ادامه زندگی به آن‌ها نیاز داریم دریافت کنیم که توجه به رنگ و نشاط اجتماعی نمونه‌ای از آن است.

دکتر نادر اباذری، روان‌شناس، درباره کاربرد رنگ در کارکردهای مغزی می‌گوید: طبیعت مغز به گونه‌ای شکل گرفته است که برای تداوم حیات، کیفیت کارکردهای شناختی و هیجانی، حفظ تمرکز و دلایل دیگر، نیاز به تحریکات محیطی دارد. این موضوع را با یک مثال می‌توانیم بهتر درک کنیم. تصور کنید که ما قرار است به‌عنوان یک راننده پنج‌ساعت مداوم رانندگی کنیم، اگر پنج‌ساعت در شهر رانندگی کنیم، احتمال خواب‌آلودگی در ما تقریباً به صفر می‌رسد. حتی اگر خسته باشیم هم احتمال کمی وجود دارد که هنگام رانندگی در شهر دچار خواب‌آلودگی شویم. این در حالی است که هنگام رانندگی در بزرگراه‌های بین شهری، حتی اگر پرانرژی باشیم و کمبود خواب هم نداشته باشیم، احتمال بیش‌تری وجود دارد که دچار خواب‌آلودگی شویم.

خواب‌آلودگی یکی از پیامدهایی است که ناشی از عدم تحریکات محیطی است. حالا این مثال را به زندگی روزمره تعمیم دهیم. زمانی که همه فعالیت‌های روزانه به‌طور مرتب در حال انجام هستند، خواسته یا ناخواسته تحریکات محیطی برای مغز فراهم می‌شوند، این درحالی است که در برخی از مواقع تحریکات محیطی به کم‌ترین میزان می‌رسند و پایین آمدن تحریکات محیطی به‌خودی خود می‌تواند علامت‌هایی شبیه به افسردگی، خستگی مزمن و البته وسواس فکری را به‌وجود آورد.

از موقعیت‌هایی که کم‌ترین میزان تحریکات محیطی برای مغز فراهم است، می‌توان به زمان بستری شدن در بیمارستان، ماندن در خانه به‌مدت طولانی برای مثال برای درس خواندن و البته قرنطینه اشاره کرد که این روزها تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم آن قابل مشاهده است.

در این شرایط بهتر است از تحریکات محیطی استفاده کنیم که تاحدودی تحت کنترل ما باشند (برای مثال جابه‌جا کردن وسایل خانه و تغییر دکوراسیون) تا فضای زندگی ما حال و هوای متنوعی به خود بگیرد. همچنین پخش کردن صدای موسیقی یا رادیو در خانه به تحریک بخش‌هایی از مغز کمک می‌کند. یکی از ساده‌ترین روش‌ها برای فراهم کردن تحریک محیطی برای مغز، تغییر رنگ‌هاست.

در اغلب خانواده‌ها مشاهده می‌شود که اعضای خانواده به‌خصوص پدر و مادرها رنگ‌های وسایل و دیوارها را طوری تنظیم می‌کنند که ظاهر مناسبی داشته و پسندیده باشند، این درحالی است که از رنگ‌ها می‌توانیم به نفع و منفعت روانی‌مان نیز استفاده کنیم و تنها کارکرد رنگ‌ها برآورده کردن معیارهای به‌روز بودن نیست.

در روان‌شناسی از جنبه‌های گوناگون و با استفاده از طبقه‌بندی‌های مختلف به اثرات رنگ‌ها بر وضعیت روانی پرداخته شده، اما یکی از جامع‌ترین طبقه‌بندی‌ها تقسیم رنگ‌ها به رنگ‌های سرد و گرم و سنجیدن اثرات کلی آن‌ها بر وضعیت روانی است.

رنگ‌های سرد مثل سبز و آبی و بنفش می‌توانند سیستم عصبی را به سمتی سوق دهند که بخش پاراسمپاتیک در آن فعال شود. پاراسمپاتیک در واقع مسئول احساس آرامش در فکر و احساس و رفتار ماست. رنگ‌های سرد می‌توانند احساس برانگیختگی و بی‌قراری را کاهش داده و آرام و قرار را در زمان‌هایی که عجل‌ول بودن، ما را آزار می‌دهد، به ما بازگردانند. زمانی که سیستم پاراسمپاتیک در اثر تحریک رنگ‌های سرد فعال شود، احساس آسیب‌پذیری بودن کاهش پیدا کرده و فرد می‌تواند با آرامش، تأمل و تحمل بیش‌تری نسبت به موقعیت‌ها واکنش نشان دهد.

رنگ‌های گرم مثل زرد و قرمز و نارنجی، رنگ‌هایی هستند که سیستم سمپاتیک را در سیستم عصبی مافعال می‌کنند. سیستم عصبی سمپاتیک حالتی از آماده‌باش را به‌وجود می‌آورد که گاهی با اضطراب و خشم و بی‌قراری همراه است، اگرچه هیچ‌یک از این هیجان‌ها به‌خودی خود منفی و مضر نیستند اما اگر هیجان غالب مادر زندگی روزانه این احساسات باشند، شاید اختلالات روانی و حتی اختلالات جسمانی مثل دردهای بدون علت فیزیکی، به‌هم‌ریختگی گوارش و نوسان در کارکردهای قلبی نیز بروز پیدا کنند.

رنگ‌های گرم و سرد، هر یک می‌توانند مضرات و مزایای متعددی در زندگی ما داشته باشند. بهترین حالت این است که در فضاهای مختلف خانه متناسب با کارکرد هر فضا از رنگی استفاده شود که سمپاتیک یا پاراسمپاتیک به‌درستی فعال شوند.

در روزهای قرنطینه می‌توانیم به‌عنوان یک تغییر و تنوع، با تنظیم رنگ چیزهایی که تحت اختیار ما هستند با یک تیر چند نشان بزنیم. یکی این که شکل تازماری به خانه بدهیم، دوم این که از ظرفیت‌های اثرگذاری رنگ‌ها بر مغزمان استفاده کنیم و در نهایت این که تحریک محیطی برای مغز را در این روزها فراهم آوریم.



روان‌شناسی تأثیر رنگ‌ها

تأثیر رنگ بر خلیات مردم



• محسن رزائی

پابلو پیکاسو (Pablo Picasso): رنگ‌ها مانند خصوصیات، تغییرات عواطف و فنیال می‌کنند.

رنگ‌ها احساسات متفاوتی را در ما ایجاد می‌کنند و یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیر گذار بر زندگی و ارتباط بین ما و محیط اطرافمان هستند. رنگ‌ها بر ذهن و رفتار ما، بر حس تعادل فکری و جسمی، در ایجاد حس شادمانی یا افسردگی، در القای آرامش یا بی‌قراری مؤثرند. استفاده هدفمند و دقیق از رنگ‌ها می‌تواند تأثیراتی در سلامتی و تعادل فکر، در آرامش جسمی و روانی و همین‌طور پیشرفت یار کود جامعه داشته باشد. رنگ‌های خاص بی‌تردید آثار اقتصادی (فروش تولیدات، خدمات)، آثار اجتماعی (کسب اعتماد و احساس رضایت و امنیت)، آثار روانی (خوشحالی یا افسردگی)، آثار تعلیمی و تربیتی (برای کودکان) و ... دارند. به هر روی باید توجه داشت دریافت نتیجه‌ای مطلوب از انجام هر نوع کار عملی، وجود اطلاعات و آگاهی‌های لازم و تئوریک در آن زمینه است. در انتخاب این موضوع سعی شده اطلاعاتی هر چند محدود مرتبط با موضوع و هدف ارائه شود.

ما اغلب وقتی کسل و بی‌حوصله‌ایم می‌گوییم که غمگین هستیم، در واقع رنگ‌ها تأثیر مستقیم روی خلیات ما دارند. اما تأثیر واقعی رنگ‌ها بر وضعیت ذهنی ما چیست؟

در حالی که شما به اطراف نگاه می‌کنید چشم و مغزتان همزمان با یکدیگر کار کرده و اطلاعات را رد و بدل می‌کنند. وقتی چشم‌ها میوه‌ای را می‌بینند، مغز تصمیم می‌گیرد که آیا شما می‌خواهید آن را بخورید یا خیر؟ وقتی به آسمان نگاه می‌کنید نتیجه می‌گیرید که امروز باران نخواهد بارید. حتی کلماتی را که این‌جا نوشته شده می‌بینید و معانی آن را می‌فهمید. آیا در یک اتاق زرد احساس نگرانی و اضطراب می‌کنید؟ آیا رنگ آبی به شما حس آرامش و سکوت می‌دهد؟ در واقع این‌ها تأثیرات رنگ‌ها هستند.

در خصوص اثر گذاری رنگ‌ها نظرات متفاوتی وجود دارد. این طبیعی است که فکر کنیم بین خلیات ما و رنگ‌ها ارتباطی وجود دارد. مثلاً معمولاً ترجیح می‌دهیم در اتاقی با رنگ‌های روشن و با طراوت زندگی کنیم تا در میان یک چهار دیواری خاکستری! همچنین می‌دانیم طول موج‌های خاصی از نور خورشید بر روی خلیات ما اثر دارند. رنگ‌ها

چیزی به جز امواج نور با طول موج‌های خاص نیستند. باید قبول کنیم درک و تأثیر پذیری افراد از رنگ‌ها کاملاً متفاوت و منحصر به فرد است. یک محیط می‌تواند برای یک شخص آرام بخش و برای شخص دیگر تنش‌زا باشد. بنابراین تعمیم تأثیرات طول موج‌های خاص بر همه افراد دشوار است. با وجود کمبود تحقیقات در این زمینه مفهوم روان‌شناسی رنگ تبدیل به موضوع داغی در بازاریابی، هنر، طراحی و سایر حوزه‌ها شده است. هنرمندان و طراحان داخلی مدت‌هاست پی‌برده‌اند که چگونه رنگ‌ها می‌توانند به‌طور چشم‌گیری بر خلیات، احساسات و عواطف انسان‌ها تأثیر گذار باشند.

این ابزار ارتباطی قدرتمندی است که می‌تواند برای نشان دادن تأثیر بر خلیات و ایجاد واکنش‌های فیزیولوژیکی مورد استفاده قرار گیرد. پرسش اصلی برای تحلیل موضوع این است که رنگ چیست؟

در سال ۱۶۶۶، دانشمند انگلیسی ایزاک نیوتون (Isaac Newton)، دریافت که وقتی نور سفید خالص از یک منشور عبور می‌کند به تمامی رنگ‌های مرئی تجزیه می‌شود. او همچنین دریافت که هر رنگ از یک طول موج خاص تشکیل شده و قابل تجزیه به رنگ‌های دیگر نیست. رنگ‌هایی که سمت آبی طیف قرار دارند رنگ‌های «سرد» نامیده می‌شوند که شامل آبی، بنفش و سبز هستند. این رنگ‌ها اغلب «آرام» توصیف شده اند که می‌توانند احساس غم یا بی‌تفاوتی را به ذهن القا کنند.

در حالی که درک و دریافت حسی رنگ‌ها تا حدودی ذهنی هستند، بعضی از تأثیرات آن‌ها معنای فراگیر و جهانی دارند. رنگ‌های منطقه

قرمز، طیف رنگی رنگ‌های «گرم» نامیده می‌شوند که شامل قرمز، نارنجی و زرد هستند. رنگ‌های گرم برانگیزاننده عواطفی هستند که از احساس گرما و آرامش تا حس خشم و دشمنی متفاوتند. در خصوص روان‌شناسی رنگ‌ها نظرات بسیاری وجود دارد که همگی آن‌ها بیانگر تأثیرات رنگ بر خلیات مردم است. تمایز آن‌ها بر پایه عواملی است که باعث تأثیرات رنگ می‌شوند، از جمله فرهنگ و عقیده و نیز آن‌چه که درون بدن انسان‌ها رخ می‌دهد. معنای رنگ‌ها در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است و حتی در جوامع غربی معنای رنگ‌های مختلف در طی سال‌ها تغییراتی کرده است.

تأثیرات روان‌شناختی رنگ‌ها

قرمز: در حالی که ثابت شده که قرمز، رنگی مربوط به شادابی و نشاط است، نشان داده شده که با احساس خشم نیز در ارتباط است. قرمز می‌تواند از بین برنده افکار منفی باشد اما می‌تواند باعث تحریک‌پذیری شخص نیز بشود. این رنگ می‌تواند برای کاهش بدخلقی و پر خاشگری استفاده شود، زیرا با احساس مربوط به عشق در ارتباط است.

نارنجی: نشان داده شده که نارنجی تنها تأثیرات مثبت بر روی وضعیت عاطفی شما می‌گذارد. این رنگ بر طرف کننده حس ترحم به خود،



ارزش قائل شدن به خود و عدم تمایل به بخشش است. نارنجی عواطف شما را به جوش می‌آورد و یک ضد افسردگی فوق العاده است.

زرد: زرد نیز مانند نارنجی رنگی شاد و نشاط‌آور است. همچنین می‌تواند با عقلانیت، قدرت تشخیص، حافظه، تفکر روشن، قدرت تصمیم‌گیری و قضاوت صحیح و نیز سازماندهی مفید و فهم نقطه نظرات متفاوت همراه باشد. رنگ زرد اعتماد به نفس را افزایش داده و خوش‌بینی را تقویت می‌کند. در عوض زرد کبر می‌تواند تداعی کننده احساس ترس باشد.

سبز: سبز القا کننده حس راحتی، تبلی، آرامش و خونسردی است. این رنگ در تعادل بخشیدن و تسکین دادن به عواطف به ما کمک می‌کند، برخی دلیل آن را ارتباط آن با طبیعت و حس ذاتی ما با جهان طبیعی در هنگام تجربه رنگ سبز می‌دانند. با وجود این سبزه‌های تیره و مایل به خاکستری می‌توانند تأثیر عکس بر سلامت جسمی و عاطفی انسان داشته باشند.

آبی: ما معمولاً رنگ آبی را با شب مرتبط می‌دانیم، بنابر این احساس آرامش و آسودگی می‌کنیم. آبی‌های روشن به ما احساس دور شدن از دحام و شلوغی روز را می‌دهند. این رنگ‌ها می‌توانند در رفع بی‌خوابی مفید باشند. آبی همانند زرد القا کننده کنترل ذهنی، شفافیت و خلاقیت است. اما آبی بسیار تیره ایجاد افسردگی می‌کند.

بنفش: از این رنگ در مراقبت از بیماران دچار اختلالات عصبی استفاده می‌شود. زیرا نشان داده شده که رنگ بنفش به تعادل ذهن و

بهبود وسواس و ترس کمک می‌کند.

نیلی: اغلب با سمت راست مغز مرتبط بوده و برانگیزاننده شهود و تخیل است.

قهوه‌ای: قهوه‌ای رنگ خاک و زمین و در نهایت خانه است. این رنگ باعث حفظ ثبات امنیت می‌شود. گاهی اوقات رنگ قهوه‌ای می‌تواند بازدارنده عواطف و نشانه کناره‌گیری از دنیا باشد.

سیاه: این رنگ در عین آرامش بخش بودن و ایجاد حس ایمنی، رازآلود و همراه با سکوت و گاه مرگ است. رنگ سیاه منفعل است و می‌تواند ما را از رشد و تغییر باز دارد.

سفید: رنگ سفید نهایت پاکی است. این رنگ درحالی که هراس و ناامیدی را بر طرف می‌کند احساس صلح و آرامش را نیز القا می‌کند. از سفید می‌توان برای تلقین حس آزادی و گشودگی استفاده کرد. سفیدی بیش از اندازه باعث ایجاد حس جدایی شده و می‌تواند سرد و منزوی کننده باشد.

خاکستری: خاکستری رنگ استقلال و خودباوری است. اگر اگرچه عموماً رنگی خنثی در نظر گرفته می‌شود. اما می‌تواند رنگ گریز از مسئولیت و عدم تعهد باشد (زیرا نه سفید است نه سیاه). خاکستری نشانگر جدایی، کناره‌گیری و در نهایت، تنهایی است.

بر این اساس تأثیر رنگ بر خلیات مبتنی بر عقاید شخصی است. به عنوان مثال اگر شخصی رنگ صورتی را نپسندد ممکن است آن را با تنفر مرتبط بداند. یا به باور دیگر، رنگ بر اساس فرهنگ فردی بر خلیات اثر می‌گذارد. برای مثال با دیدن رنگ آبی بدن ماده شیمیایی ترشح می‌کند که باعث آرامش می‌شود. همچنین از آن‌جا که تمرکز بر رنگ زرد برای چشم سخت‌تر از سایر رنگ‌هاست، ممکن است افراد هنگام دیدن آن برانگیخته شوند. این واقعیت اثبات شده است که نوزادان در مهد کودک‌های زرد رنگ بیشتر گریه می‌کنند. برخی محققان بر این باورند که تأثیر رنگ هم جسمی و هم روحی است. به عنوان مثال سبز به این دلیل باعث تمدد اعصاب است که منجر به شل شدن عضلات و در نتیجه تنفس عمیق‌تر و آرام‌تر می‌شود. یا آبی به این دلیل ایجاد آرامش می‌کند که باعث کاهش فشار خون می‌شود. این محققان نتیجه گرفته‌اند که رنگ به دلیل تأثیری که بر جسم دارد باعث تغییر در خلیات افراد می‌شود.

تأثیر در خلیات افراد کاربردهای عملی گوناگونی نیز دارد. امروزه بسیاری از شرکت‌ها تحقیقات مفصلی بر روی تأثیر رنگ بر صنعت انجام داده‌اند. به عنوان مثال در هنگام بازاریابی محصولات جدید بسیار مهم است که در نظر داشته

باشیم که برای مصرف کنندگان ظاهر و رنگ محصول از سایر عوامل مانند صدا، بو و بافت مهم‌تر است. مثلاً تا مدت‌ها رنگ سفید در صنعت چندان مطلوب نبود، تا هنگامی که شرکت «اپل» تقریباً تمام محصولاتش را با رنگ سفید طراحی و ارائه کرد. مشهورترین محصولات امروزه دارای رنگ زمینه‌ای سفید هستند. هم اکنون بیشتر بازاریابان به نیاز هماهنگ بودن رنگ و طرح کالا پی برده‌اند. اهمیت تأثیر رنگ در صنعت تجارت به گونه‌ای است که حتی برخی از محصولات معروف شدیداً به طرح‌های رنگی خود وابسته هستند؛ به نحوی که بدون توجه و دیدن نام تجاری شرکت تنها از روی رنگ قابل شناسایی هستند.

تأثیر رنگ بر مردم هر آن‌چه که باشد قطعاً بر رفتارهای فردی و اجتماعی آن‌ها بسیار تأثیر گذار و عمیق خواهد بود و موجب واکنش‌های رفتاری آن‌ها و منجر به پیشرفت یا رکود جامعه می‌شود.

با عدم انتخاب و جایگزینی صحیح رنگ در مکان خاص خود و به کارگیری نادرست آن در محیط‌های انسانی، صدمات روحی شدیدی بر افراد وارد خواهد آمد. پس با رعایت اصول رنگ‌شناسی، زمینه جامعه‌ای پویا و شاد را می‌توان فراهم آورد.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

The influence of color to the people mood-Qendrim Ahmetaj.

معجزه رنگ‌ها

• مریم حانمی

رنگ‌ها در اعتقادات آفریقایی‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند. آن‌ها علاقه خود را بیش‌تر به شکل استفاده از رنگ‌ها در لباس‌ها و آرایش بدن و صورت خود نشان می‌دهند. قبایل آفریقایی در جشن‌ها و مراسم ازدواج یا حتی زمان مرگ نزدیکان خود از رنگ‌ها استفاده می‌کنند.



قبایل سرخ‌پوست در رسوم خود توجه ویژه‌ای به رنگ‌ها دارند و با استفاده از عناصر طبیعی چون پره‌های پرندگان و رنگ‌آمیزی آن‌ها برای خود نشانه‌های معناداری درست می‌کنند. جایگاه هر فرد در این قبایل با کلاه‌ها و رنگ‌های صورت او شناخته می‌شود. آن‌ها در زمان جشن و عزاداری، از رنگ‌ها برای نمایش عمق خوشحالی و ناراحتی خود بهره می‌برند؛ مثلاً در زمان عزاداری پیشانی خود را با رنگ‌های سفید رنگ‌آمیزی می‌کنند.



یکی دیگر از کاربردهای امروزی رنگ‌ها، استفاده از آن‌ها برای تبلیغات است. دلیل آن هم ارائه حس‌های متفاوت مانند ایجاد اعتماد، جوانگرایی یا جلب توجه توسط رنگ‌هاست. در طراحی نوین از رنگ‌ها به عنوان اسلحه‌ای کارآمد در مقابل رقیبان استفاده می‌شود. رنگ همان‌طور که می‌تواند به شما حس جسارت، اعتماد و نوآوری بدهد، می‌تواند محصول شما را ناکارآمد یا حتی بنجل معرفی کند.

رنگ‌ها باید با روان‌شناسی دقیق نسبت به جامعه و شرایط اجتماعی، فصلی انتخاب شوند. گاهی تغییرات یک لوگو یا تغییر رنگ آن می‌تواند شما را مترقی‌تر از باقی رقبا معرفی کند. نمونه‌ای از این تغییر را می‌توان در تغییر رنگ لوگوی بانک ملت پیدا کرد. حدود ۱۵ سال قبل، بانک ملت با تغییر نشان بانک خود توانست توجه مشتریان را جلب کند. بعد از آن بود که مابقی بانک‌ها و بانک‌های تازه تأسیس با جسارتی جالب شروع به طراحی نشان‌ها و حتی رنگ‌های شعبه‌های خود کردند تا از شکل قدیمی به بانک‌های مدرن و زیبایی تبدیل شوند که به مشتریان حس اعتماد القا می‌کنند.

با توجه به شرایط امروز، برای پیشی گرفتن از رقبا در تبلیغات لازم است تا مجموعه‌ها، شرکت‌ها و افراد برای افزایش فروش محصولات و خدمات خود به تغییراتی روی بیاورند که شاید بدون در نظر گرفتن بسیاری از مسائل مخاطره‌انگیز به نظر برسد ولی برخی شرکت‌ها که اقدام به این کار کرده‌اند با درصد بالایی از اقبال عمومی روبه‌رو شده‌اند.

منبع: سایت ویرگول

از دیرباز انسان نسبت به رنگ‌ها علاقه و حساسیت خاصی نشان می‌داد و رنگ‌ها هر کدام نشانه‌ای از احساسات یا حتی اختلافات بشر بوده‌اند. در طول قرون متفاوت، انسان‌ها در هر کجای زمین از رنگ‌ها در مراسم و محیط‌های خود بهره برده‌اند؛ از انسان‌های نخستین گرفته تا سرخ‌پوست‌ها که رنگ‌ها برای آن‌ها معنی و مفهوم ویژه‌ای داشته است.

در عصر حاضر در همه‌جای دنیا می‌توان آدابی که برگرفته از رنگ‌ها باشد یافت؛ از دورافتاده‌ترین نقاط در آفریقا و خاور دور یا در بکرترین مناطق آمازون. در شرق و کشور چین می‌توان در مکتب بودا طیف گسترده‌ای از رنگ قرمز را دید که از لباس‌ها گرفته تا چیدمان و ساختمان معابد از آن‌ها استفاده شده است.



دالایی لاما رهبر بوداییان

جشنواره رنگ که هر ساله در کشور هندوستان برگزار می‌شود یکی از جشن‌های بزرگ در این کشور است که طرفدارانی در سطح جهان دارد؛ به طوری که در این ایام توریست‌ها از سرتاسر دنیا برای حضور در این جشن خاص و سرشار از رنگ و شوق شرکت می‌کنند. این جشن در آخرین روزهای زمستان و در زمانی که ماه به شکل قرص کامل است برگزار می‌شود و از این جهت حتی به روشنایی و زیبایی ماه دقت شده تا هارمونی کاملی از رنگ‌ها پدید آید. این رسم برای گرامی‌داشت رسیدن بهار و شکرگزاری از رنگ‌آمیزی طبیعت انجام می‌گیرد و به دلیل زیبایی خاص خود در بیشتر کشورها از جمله آمریکا و برخی از شهرها در ایران برگزار می‌شود.



سمت چپ تصویر لوگو قدیمی و سمت راست لوگو جدید



گرند هتل بوداپست



• عماد فرح‌نیا

کشش‌های داستان به استادی تمام با رنگ روایت می‌شود. کنتس موقع بازگشت از نزد گوستاو احساس نگرانی می‌کند و از او می‌خواهد که همراهش برود، چون ترس جان خودش را دارد. او چندروز بعد به قتل می‌رسد. رنگ آمیزی پر شور و اغواگرانه هتل مبدل به یک خانه اشرافی بسیار بزرگ و تودرتوی تاریک و غمبار با چوب‌های براق ولی ماتم‌زده می‌شود که کارگردان با یک طنز جالب، تعداد زیاد اتاق‌ها و تالارهای آن را به‌سخره می‌گیرد. این تضاد در عین حال به‌هیچ وجه سردی و بی‌رمقی در فیلم ایجاد نمی‌کند. فقط تعامل رنگ‌ها به‌نحوی تغییر کرده تا میان شادابی و هیجان با بدی، تیرگی و قتل تفاوت ایجاد کند.

تمام سکانس‌های گفتگو در فیلم به‌شکلی خلوت و دوبه‌دو است و بیننده در شلوغ‌ترین نماها فقط لازم است به گفتگوی دو شخصیت که نقطه اصلی روایت هستند گوش فرا دهد نه بیش‌تر. آقای گوستاو که با اتهام دروغین قتل و توطئه دیمتری، پسر کنتس پولدار (آدrian برودی) به زندان افتاده، زیرو را به کمک فرا می‌خواند و از لحظه ورود دوربین به زندان باز یک جهان متفاوت می‌بینیم. اولاً نام این‌جا زندان نیست که استراحت‌گاه مجرمان است و ثانیاً رنگ‌ها جای خود را به دنیای ساده‌تر خاکستری می‌دهند و مجرمان، افرادی بسیار شریف‌تر از زندانبانان تصویر می‌شوند.

پیچش‌های داستان بسیار ساده و قابل درک است و حتی خشونت عریانی که در دو سکانس تصویر شده باز در اوج طنزپردازی خلاقانه انجام می‌شود؛ مانند سکانسی که گریه جناب وکیل از بالای ساختمان توسط پیشکار دیمتری با خونسردی به بیرون پرت می‌شود و وکیل با حیرت از خانم‌ها می‌پرسد «اون گریه من رو پرت کرد بیرون؟!» و خواهرها پاسخ می‌دهند «نه گمون نکنم، نه!»

مصطفی در بخش پایانی و هنگامی که به‌قول نویسنده چشمانش بی‌فروغ شده بود، از ماجرای عشق خودش به دختر شیرینی‌پز می‌گوید که در آن شما به‌وضوح شادابی، محبت و طراوت رنگ صورتی را که در سراسر فیلم، نماد شیرینی‌ها و جعبه‌های صورتی‌رنگ آن‌هاست می‌بینید. گویی عشق راستین زیرو و آگاتا هرچند یک بهار کوتاه بوده اما همه فصول زندگی او را استمرار بخشیده است. چرا از واژه فصل سخن گفتیم؟ چون در جایی از فیلم، جناب گوستاو می‌گوید «وفاداری به یک (پیرزن)، اون هم نوزده فصل بسیار دشواره»

زیروی یادو و آگاتای ملوس شیرینی‌پز چنان عاشق همدند که انعکاس آن در حلاوت شیرینی‌های رنگارنگ آگاتا متجلی است. هر جا گوستاو می‌خواهد ذراتی از اصول متعارف ادب خارج شود، زیرو به او هشدار می‌دهد که «مراقب باش، اون همسر منه!»

دهه‌سی میلادی دوران تسلط نژادپرستی در اروپا بود و هرچند فیلم هیچ داعیه تاریخی و حتی رئالیستی بودن ندارد لیکن انعکاس تباهی جنبش نازیسم در آن تلویحا نقد می‌شود.

قطار در راه شهر لوتر توقف می‌کند و گوستاو رو به زیرو می‌گوید «اینا چرا قطار رو در یه بیابون بی‌آب و علف نگه داشتند؟!» و درست همین‌جا تصویر مشتی سرباز خاکستری‌پوش با چهره‌های سرد و خشن نمایان می‌شود که بلافاصله پس از ورود گوستاو را هم تنک می‌زنند. ماجرا با آشنایی افسر مافوقشان و دماغ خون‌افشاده گوستاو تمام می‌شود.

در پایان فیلم این‌بار برای دومین بار قطار در یک جای بی‌آب و علف می‌ایستد و همان مونولوگ توسط زیرو گفته می‌شود ولی این‌بار سربازانی کثیف‌تر و سیاه‌چهره‌تر می‌بینیم که گوستاو را همان‌جا دردم می‌کشند!

این استعاره‌ای بدون اغراق از ورود به عصر خاکستری دورانی است که به جنگ دوم جهانی و قتل عام بیش از ۱۰ میلیون انسان انجامید؛ ورود به سکانس کاملاً خاکستری عصر برتری نژاد، در قطاری با سربازان خاکستری‌پوش با تفکری که خاکسترساز رنگ‌ها بود، برخلاف عصری که رنگ در آن شگفتی می‌آفریند و همه‌چیز حتی لوسترها و چراغ خواب قطار جفت و قرینه‌اند و آدم‌ها هم جفت دارند؛ دنیای خاکستری‌رنگ خاکسترساز که در راه بود...

زیرو مصطفی، عشقش را در جوانی و از سر طنز روزگار به‌خاطر بیماری آنفولانزای پروسی (نام آلمان کهن) از دست داد و سال‌هاست که از بین ده‌ها قصر و عمارت خود به هتلیش گزند بوداپست آمده و به همان اتاق کوچک می‌رود که به گفته متصدی هتل «این اتاق از اتاق آسانسور هم کوچک‌تره و جناب مصطفی که صاحب این‌جا هستند به همون اتاق می‌رن!» اتاقی که یادگار سال‌های پادویی اوست، اما نه به این دلیل. چون این اتاق کوچک تنها جای جهان است که او در آن عشق را تجربه کرده و همه فصول حیاتش را با آن ادامه داده؛ اتاقی که رنگارنگی جهان ما از آن است.

(با همراهی ارکستر) بسیار لطیف انسانی و پرداختی بی‌نقص از یک کُرال فانتزی شما را به درون اثر رهنمایی خواهد کرد. به همین دلیل موسیقی فیلم برنده جایزه آکادمی اسکار شد؛ همچون ۲۴ جایزه و کاندیداتوری دیگر فیلم در عرصه‌هایی چون طراحی صحنه، طراحی لباس، طراحی نور و تصویر و جلوه‌های ویژه. داستان فیلم مانند ادبیات معاصر آمریکای لاتین روایتی در زمان‌های مختلف است و در چهار دوران مختلف شکل می‌گیرد. این ویژگی فیلم‌هایی است که امروز به‌عنوان سینمای پست مدرن شناخته می‌شود. داستان در بوداپست اما بوداپستی خیالی رخ می‌دهد و پر از کنایه‌های وس اندرسون است که نشان‌دهنده اهمیت تاریخ نزد او و آگاهی او به‌ویژه از تاریخ معاصر اروپاست.

اندرسون در نمای ابتدایی فیلم دختری را نشان می‌دهد که در گورستان مهم شهر به تندیس نویسنده‌ای ادای احترام می‌کند و در حالی که کتاب او با جلد صورتی در دست دختر است داستان به سرعت چندسالی به عقب برمی‌گردد و منزل نویسنده را نشان می‌دهد، در حالی که پشت میز کارش در حال گفتن از چگونگی شکل‌گیری اثر است. از یک بیماری مهم (تب نویسنده‌گی حاد) صحبت می‌کند که سال‌ها پیش وقتی جوان بوده دچار آن شده و این بیماری شایعی بین مردم طبقه بورژوا در آن زمان بوده!

شوخی‌ها و طعنه‌های استادانه کارگردان هیچ نیازی به درک فرهنگ و زبان فیلم ندارد و به‌قدری خوب پردازش شده که همه آن را به‌خوبی می‌گیرند.



دومین زمان داستان، ظرف کمتر از هفت دقیقه باز هم به زمان سوم می‌رسد و حالا حدود ۵۰ سال به عقب می‌رویم و در دل هتل بوداپست، دنیای سراسر شگفتی رنگ‌ها مثل یک بستنی میوه‌ای در اتاق سروانتس برای شما سرو می‌شود.

نویسنده سالخورده از چگونگی شکل‌گیری داستان گرند هتل بوداپست می‌گوید: زمینی سراسر رنگ، فانتزی، برف و زمستان در هتلی که بر فراز یک کوه بلند در زوبرو قرار دارد و اکنون نویسنده جوان (با بازی جود لا) در هتل بوداپست با پیرمردی تنها آشنا خواهد شد که نامش زیرو (صفر) مصطفی است.

مصطفی او را به صرف شام دعوت می‌کند. به‌قول نویسنده «همه ما تنها بودیم ولی کسی که چهره‌اش نشان می‌داد واقعا تنهاست مصطفی بود».

زیرو مصطفی ما را از لایه سوم فیلم که هنوز دقیقاً آغازین آن است به لایه چهارم می‌برد تا قصه هتل بوداپست را بگوید در سال‌های دهه ۳۰، هتل بوداپست به یک شهر باشکوه می‌ماند در سال‌هایی که هنوز فاشیسم و نازیسم اروپا را نبلیده و در آن رنگ در زندگی حقیقی سراسر جذبه و شور است.

دنیای هتل با معرفی مدیر خوش‌مشرب آن با فراک بنفش و زیبا، کف‌پوش‌های سرخابی و تقارن پرشمار چراغ‌ها و سراسر نورانی جلوه‌گر می‌شود. آقای گوستاو که با بازی «رالف فینس»، یکی از شگفت‌ترین و جذاب‌ترین شخصیت‌های طنز مدرن را رقم زده، مردی میانسال است که از طبقه متوسط آمده، زنان مسن طبقه بورژوا و معدود اشراف سالخورده سخت مجذوبش هستند و خودش هم شیفته آن پیرزنان عاشق‌پیشه پولدار است.

زیرو مصطفی داستان این آشنایی و رشد خود به‌عنوان یک پادوی ساده را چنان در دنیای رنگ‌آمیزی‌شده هتل برای بیننده روایت می‌کند که بدون هیچ فاصله‌ای می‌توانید جزئی از آن فضای فانتزی شوید. اتاق جناب گوستاو که به‌قول زیرو، خوشبوترین آدمی بود که او در عمرش دیده، پر از شیشه‌های یک عطر خاص است.

تصمیم می‌گیریم رنگ را برای دقایقی از جهان و حتی ذهن خود حذف کنیم، آن‌چه باقی می‌ماند باز رنگ است! حتی بی‌رنگ‌ترین رنگ‌ها، رنگند. سیاه و خاکستری و سپید و تمامی شاهکارهای هنر سینمای کلاسیک تماماً با رنگ معنا پیدا کرده‌اند.

در عمق فرهنگ فولکلور ما ایرانیان نیز شادابی و سلامت به سبزی یا زلالی و بی‌کراتگی به رنگ آبی تشبیه شده است. برای دختر جوانی که امروز دل در گرو مهر همسرش سپرده آرزوی سپیدبختی می‌کنیم و در طنز پردازی روزمره به آدم خیلی حساس، نازکارنجی می‌گوییم! این‌ها یک از هزار تأثیر رنگ‌ها در ساده‌ترین توصیفات و عواطف ماست.

در پرتو نور و رنگ اما پس از نقاشی و روان‌شناسی، هنری متولد شد که امروز نقطه اتصال رنگ و حرکت در پرکشش‌ترین هنر-صنعت جهان ماست. هنر هفتم بدون هیچ شک و تردید زاینده رنگ، نور و مفهوم روایتی است که از طریق حرکت بیان می‌شود. شاید این تصور وجود داشته باشد که سینمای امروز سینمای رنگ است و آن سینمایی که درست یک قرن قبل بر پرده نقره‌ای منعکس می‌شد سینمای رنگ نبود، چون دنیای سیاه و سفیدی داشت.

اما سینما از همان آغاز ظهور خود با رنگ پیوند داشت. سینمای جان فورد، فریتز لانگ، باستر کیتون و سینمای برگمان در فیلم‌های قدیمی او همان‌قدر با

مفهوم رنگ در پیوند است که تمام آثار سینمایی دهه‌های بعد و فیلم «فریادها و نجواها» ی برگمن در دهه هفتاد.

در هر اثر سینمایی شما با رنگ و انتخاب و چیدمان رنگ سر و کار دارید و بنا بر رویکرد کارگردان و تعامل میان او با فیلمبردار و طراح صحنه و لباس، در نهایت آن‌چه از رنگ در نظر دارد نشان داده خواهد شد. گاهی تمام آن‌چه که کارگردان می‌خواهد با صدها صفحه فیلمنامه نشان بدهد به‌خوبی توسط رنگ تصویر می‌شود.

به‌عنوان مثال در فیلم فهرست شیندلر (استیون اسپیلبرگ) با هدف رهنمایی به تمام سیاهی، تباهی، مرگ و رسوایی بشر در سال‌های اشغال لهستان در جنگ دوم جهانی و آن‌چه که استیلای نازیسم هیتلری به‌وجود آورد، کارگردان اثر تصمیم می‌گیرد تا تمام مفهومی را که بیننده امروز از رنگ می‌شناسد حذف کند و فقط طیف رنگ‌های

طوسی، خاکستری، سیاه و فقط دو رنگ دیگر را آن‌هم به‌شکل بسیار نمادین باقی بگذارد، یکی رنگ صورتی و گلگون لباس دختر ملوس خردسالی که در صحنه پاکسازی و کشتار در خیابان راه می‌رود و دیگری رنگ خون. او آگاهانه همه رنگ‌ها را حذف می‌کند تا شادابی و نشاط را حذف کند و تباهی را نشان بدهد تا در آخرین لحظات وقتی رنگ با تمام زیبایی و شادابی نشان داده شد، قدر آن دانسته شود.

در فیلم «عملیات والکوره» نیز چنین رویکردی توسط کارگردان اتخاذ شده است، یعنی طیف رنگ‌های سبز نظامی و خاکستری در سراسر فیلم حضور پررنگ دارند و رنگ‌های شاداب و متنوع، عامدانه از طراحی صحنه و لباس حذف می‌شوند تا فضای آلمان رایش سوم در ماجرای ترور هیتلر به‌خوبی به روان بیننده منتقل شود.

برگمان، کارگردان مؤلف و فقیه، در فریادها و نجواها خواهرانی را در کنار بستر خواهر بیمارشان آنا نشان می‌دهد که در آستانه مرگ است اما تمام دیوارها، پتو، ملحفه و کف‌پوش‌ها قرمز و شرابی‌اند؛ انعکاسی از رویکرد خود کارگردان به مفهوم روان انسان. اما هنر برگمان در این نکته بی‌بدیل نهفته است که او به‌عنوان یک هنرمند، ظرافت رنگ و تأثیرات ژرف آن را بدون کمترین نیاز شما به دانستن در مورد کارگردان به احساسات شما منتقل می‌کند و این اوج اهمیت فرم در اثر هنری است.

با این وصف به بررسی یکی از رنگ‌بنیادترین آثار محبوب سینمای معاصر برویم. فیلم «گرند هتل بوداپست» به کارگردانی «وس اندرسون»، محصول سال ۲۰۱۴ از آن قسم آثار سینمایی است که به شعر سعدی می‌ماند؛ یعنی بیننده کاملاً عادی و از سر تفتن را می‌تواند جذب کند و برای سینماگران و منتقدان نیز فیلمی درخور از آب درآمده است.

فیلم به محض شروع، هم خاص بودنش را با ظرافت نشان می‌دهد و هم اهمیت رنگ را و این‌بار خیلی بی‌پروا! از آغاز فیلم شما با دو مصداق از شاهکارهای سینما مواجه خواهید بود، اول شاهکار رنگ و پردازش تنوع رنگ در اثر و دوم موسیقی بسیار عالی و همخوان فیلم که از اولین نما با یک کُرال

قاب امروز

چهل سال پیش در همین روز

۱۷ نوامبر، سالروز فوت نورالدین عبدالرحمن
جامی شاعر و فیلسوف ایرانی است که در سال ۱۴۹۲ در
شهر هرات از دنیا رفت.

مجموعه اشعار او که بالغ بر ۲۵ هزار بیت است «هفت اورنگ» نام دارد. جامی قصه‌های یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و خردنامه اسکندر را به شعر در آورد. «دیوان‌های سه‌گانه» عنوان کتاب دیگر جامی است.

وی بیوگرافی صوفیان ارشد را در کتابی تحت عنوان «نفحات» جمع آوری کرد.

۱۷ نوامبر ۱۹۴۵، دولت وقت ایران به دولت شوروی
اعتراض کرد که برخلاف تعهد قبلی، نیروهای این دولت
در آذربایجان مانع از انجام وظایف مأموران انتظامی ایران
در آن استان می‌شوند که عملی مغایر حاکمیت ملی ایران
است.

در همین روز دکتر صادق رضازاده شفق (نامیده
مجلس، استاد دانشگاه، مؤلف و بعداً سناتور و متوفی
در ۱۳۵۰) خواست که نخست‌وزیر بی‌درنگ به مسکو
برود و تأخیر نشده مسئله را در آنجا حل کند. با این که
در آن زمان، ماه‌ها از شکست هیتلر و پایان جنگ جهانی
دوم گذشته بود، دولت شوروی حاضر نمی‌شد نیروهای
نظامی خود را وارد ایران شده و قسمتی از وطن ما را اشغال
کرد و به بدذخار سازد.

۲۶ آبان ۱۳۴۷، استاد ابراهیم پورداو، ایران‌شناس و ایران‌دوست نامدار و مسلط بر پارسی اوستایی، از این دنیا رفت. وی همه عمر خود را در شناساندن فرهنگ باستان‌کوه ایران باستان به ایرانیان معاصر و جهانیان صرف کرد و کتاب‌های بسیار نوشت از جمله خوزستان ما، فرهنگ ایران باستان، ایران‌شاه، گفت و شنود پارسی اوستایی و ... و مهم‌ترین اثر او: تبدیل فصول دهگانه اوستا از پارسی باستان به پارسی معاصر است تا ایرانیان معاصر به اخلاقیات این باستان‌باوران دست بزنند.

www.iranianshistoryonthisday.com



بازار فرش تهران / عکس از: مصطفی تقاضایی

سرایه

گر سیر نشد تو را دل از ما
یا در غم ما تمام پیوند

یک لحظه مباش غافل از ما
یا رشته عشق بگسل از ما

در آتش دل به سر همی گرد
مگریز ز ما اگرچه نامد

مانده مرغ بسمل از ما
جز رنج و بلات حاصل از ما

چون ابر بهار می‌گری زار
عطار در این مقام چون است

گاه بگم دت دل از ما
دیوانه عشق و عاقل از ما

عطار نیشابوری

جدول شرح در متن

غلامحسین باغبان

[illegible][illegible]

حل ۲۸۷۹

سو سنگر د سر سختانه مقاومت می‌کند

جنگ تحمیلی عراق با ایران، در تمام جبهه‌ها ادامه دارد و در حالی‌که دشمن در جبهه آبادان تن به شکستی مفتضحانه داده است در سوسنگرد نبرد تن به تن همچنان ادامه دارد.

براساس گزارش‌های رسیده از جنوب، شهر سوسنگرد همچنان در برابر دشمنان انقلاب مقاومت میکند و مدافعان قهرمان این شهر دیروز به دشمن ضربات خردکننده‌ای وارد کردند.

بگفته یک مقام بسیار موثق در جریان حملات دیروز دلاوران ماه به قوای کفر، پنجاه و یک تانک دشمن نابود شد و گروه زیادی از افراد دشمن به هلاکت رسیدند.

۴۵ تانک دشمن در جبهه سوسنگر بوسیله خلبانان جان برکف و تیز پرواز هوانیروز منهدم شد و ۶ تانک دیگر بوسیله رزمندگان قهرمان نیروی زمینی و پاسداران انقلاب به آتش کشیده شد.

کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق تحت تعقیب قرار گرفت
این احضاریه دیروز از سوی دادستانی انقلاب اسلامی در رابطه با اتهامات وارده به کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق باین شرح صادر شد:

بسمه تعالی:
طی جلسات دادخواهی از آقای محمدرضا سعادت، آقایان: موسی خیابانی - نادر رفیعی نژاد - محسن رضائی و کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق

مورد اتهام قرار گرفته و به موجب حکم صادره از طرف دادگاه انقلاب تحت تعقیب می باشند.

لذا به کلیه قوای انتظامی اعم از برادران سپاه پاسداران، برادران شهربانی جمهوری اسلامی و برادران

کمیته‌های انقلاب اسلامی ابلاغ میشود متهمین فوق را شناسائی و به دادستانی انقلاب اسلامی مرکز واقع در اوین تحویل دهند. دادستان انقلاب اسلامی مرکز - سیداسدالله لاجوردی

مصارف بیش از حد برق ۱۰ ابر بر جرمه دارد
 سخنگوی وزارت نیرو اعلام کرد به موجب طرحی که آخرین مراحل بررسی را می گذارند قرار است حد معمولی مصرف برق تعیین شود و برای مصارف بیش از حد جریمه ای به میزان بیش از ده برابر نرخ فعلی برق در نظر گرفته شود. در صورتیکه این روش نیز در مورد پائین آوردن مصرف برق از حد موثر نباشد بعنوان آخرین راه حل، برق مشترک قطع خواهد شد.